

سخنی از عالم عرفان

«من کان یرجولقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربہ احداً»

شست و شوئی کن و آنکه بخربات خرام تا نگرده ز تو این دیر خراب آلوده
پاک و صافی شو از چاه طبیعت بدرآی که صفائی ندهد آب تراب آلوده
آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده
کسانیکه طالب ملاقات خدای خود هستند یعنی میخوانند نور ایمان، نور حقیقت
در دلهای آنها پرتوافکن گردد بایستی عمل پاک و پاکیزه بجای آورند و در پرستش
خدا کسی را شریک قرار ندهند دل که مظهر تجلی نور حقیقت است زمانیکه آلوده
بکثافات اخلاق رزیده گردد بجای نور حقیقت تیرگی ظلمت او را فرا میگیرد
روح مانند آب زلال و کوارائیست، که هر چه بر آن چیره شود رنگ آنرا بخود
خواهد گرفت! گر صفات رزیده بر او مستولی شود متعفن و کندیده گردد و اگر صفات
نیکو بر او چیره شود معطر و کوارا تر میشود.

دل در اول مانند آئینه صاف و شفاف است هر قدر او را بوسیله صفات حسنه
جلا دهند نورانی تر و حقیقت در او نمایان تر میشود و هر گاه او را با پلیدیها و اخلاق
نکوهیده نزدیک نمایند تیره و تار گردیده خاصیت اولیه خود را از دست میدهد.

پس کسانیکه میخواهند دلشان آئینه و جلوه گاه حق باشد باید دل و روح را
از آلودگیها نگاهدارند و اگر آنها را از ننگ کدورت فرا گرفته با بکار بستن دستورات
علماء روحی او را پاک و پاکیزه نمایند:

علماء اخلاق و سالکان طریق الی الله برای رسیدن بمقام انسانیت و صفای باطن
سه مرحله قائل شده اند تخلیه - تجلیه - تجلیه - یعنی اول بایستی دل را از صفات
مذمومه خالی کرد، بعداً او را بزین صفات ممدوحه آرایش نمود تا جلالی پیدا نموده
و نور معرفت حق در او تابیده گردد و ما انشاء الله شرح این سه مرحله را بنظر خوانندگان

محترم متدرجاً خواهیم رسانید و از خداوند متعال می‌خواهیم که بما توفیق عنایت فرماید و از ساحت مقدس مولی‌الموحدين و امیر المؤمنین علی علیه السلام که مظهر ولایت کلیه الهیه میباشد، همت‌طلبیده و عنایت او را بدر قهر راه قرار میدهیم که گفته‌اند قطع این مرحله بی همراهی خضر ممکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی اینک: تخلیه

آدمی گرفتار صفات مذمومه ای میباشد که از آنهاست، حسد - تکبر - خود ستایی - فخر و مباحات - جهل - سوءظن - کج خلقی - عداوت - محبت دنیا - فحاشی بی غیرتی - پستی همت، غضب و امثال اینها که باعث ترقی نمودن روح و روشن نشدن قلب میگردد، کسیکه دارای اینگونه صفات میباشد بلاشک مریض روحی است و بایستی باطباء روحانی مراجعه نموده و خود را تحت معالجه قرار دهد یکی از بزرگان میگفت خیلی جای تعجب است شخص همینکه سرش یا دلش درد میگیرد و یا مختصر کسالت جسمی پیدا میکند: این درو آن در میزند تا طبیعی بدست آورده و درد خود را با او گفته و علاج را جویا گردد ولی روح او کاملاً مریض است و ابدأ باین فکر نیست که خود را بطیب روحانی رسانیده و معالجه کند و حال آنکه هر چه هست از روح است مولوی گوید

تن همی نازد بخوبی جمال روح پنهان کرده، کرو فر و بال
گویدش کای مزبله تو کیستی یک دوروز از پرتومن زیستی
غنج و نازت می ننگنجد در جهان باش تا که من شرم از تو جهان
بینی از کند تو گیرد آنکسی که به پیش تو همی مردی بسی
پرتو روح است نطق و چشم و گوش پرتو آتش بود در آب جوش

پس بایستی دل را از وساوس شیطانی و از رذائل اخلاقی پاک نمود و خود را باطباء روحانی که شاگردان مکتب علی علیه السلام میباشد نشان داد و علاج درد روحی را از آنها خواستار گردید که گفته‌اند

تا زنگ سیه زاینه دل نزداید
هر کونکند بنده گی پیر خرابات
اخلاق رذیله

حسد - یکی از رذائل اخلاقی حسد است که در اخبار معصومین علیهم السلام از این صفت مذمت بسیار گردیده چنانچه مختصری از آنرا بیا شرح میدهم.
در وسائل از امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام روایت میکنند که حسد ایمان را میخورد آنچه آنکه آتش هیزم را :

حسد چیست

حسد آنست که شخص می بیند شخصی دارای نعمتی است . مالی یا مقامی یا نام نیکی دارد و او نمیتواند وجود این نعمت را برای او به بیند همه وقت خواهان آنست که آن نعمت از او گرفته شود ، حسود نمیتواند تعریف و نامبردن خوبیهای دیگری - را بشنود ، چه بسا آنکه شخص حسود حاضر است جان خود را از دست بدهد تا نعمتی از دیگری سلب شود : حسود همه وقت سعی میکند نقاط ضعف دیگران را آشکار و صفات پستندیده آنها را پنهان یا پامال نماید حسود گاهی پاره از این مراحل بالاتر گذاشته نهمت و افترا میزند، باز هم ممکن است بآن قانع نشده دست بجنایت و خونریزی هم دراز می کند، حسود گذشته از آنکه دیگران را با آتش حسد خود می سوزاند و ای بسا نام نیک فردی یا فامیلی را برباد بدنامی و ننگ میدهد خود او هم دائماً در آتش حسد خود میسوزد . جسم و روان خود را ناراحت و مسموم و مریض میدارد؛ گفتیم ای بسا آنکه حسود حاضر است جان خود را بدهد تا از دیگری سلب نعمتی بنماید چنانچه : در زمان هادی عباسی (چهارمین خلفای بنی عباس) شخصی بهمسایه خود که مردی باشخصیت و محترم بود حسد می ورزید و هر چه میخواست او را در انظار مردم بدنام و ننگین نماید موفق نمیگردید تا آنکه غلامی داشت باو گفت من هر چه بتو امر میکنم اگر انجام دهی آزادی و سه هزار درهم هم باو داد و گفت پس از انجام مأموریت بهر کجا که میخواهی

برو . غلام قبول کرد . خواجہ بگرام گفت امشب مرا میبری بالای پشت بام همسایہ و روی بام اوسر مرا از تن جدا می نمائی و جسد مرا همانجامیکذاری و فردای آنروز میکوئی خواجہ من شب بمنزل نیامده نمیدانم کجا رفته ؟ ، و منظور من از این عمل آنست کہ خلیفہ اطلاع پیدا خواهد کرد کہ مرا بالای بام این مرد کشته اند و او را گرفته بقتل خواهد رسانید .

خواستہ خواجہ را غلام لباس عمل پوشانید . خلیفہ اطلاع پیدا کرد ، صاحب خانہ را گرفت و بزندان افکند تا اورا محاکمہ و بقتل برساند . غلام ہمسی ہزار درہم را برداشته و رفت و این حکایت را بر سیل حکایت در مجمعہ کہ دوستانش بودند بگفت یکی از منسوبان متہم بشنید ، خود را بخلیفہ رسانید و قضیہ را نقل کرد ، خلیفہ فرستاد غلام را حاضر کردند قضایا را تحقیق نمود و غلام تمام و کمال شرح قضیہ داد ، خلیفہ متہم را رها نموده و گفت خدا لعنت کند جسد را

حسد ایمان رامیبرد و عملی کہ از روی ایمان و عقیدہ نباشد آن عمل پذیرفته نخواهد بود . پس حسود ، هیچ یک از اعمالش مقبول در گاہ حضرت احدیت نخواهد گردید .

امام محمد باقر علیہ السلام میفرماید : زیان حسد بر حسود زیادتر است تا بر محسود (کسی کہ بر او حسد برده میشود) چنانچہ ضرر حسد شیطان اولش پای پیچ خودش گردید کہ از رحمت و قرب حق بر کنار گردید و باعث روسیاهی دائمی او شد ولی حسد او بر آدم علیہ السلام نفع فراوانی داشت چون آدم بر کزیدہ خدا گردید

از ارسطو پرسیدند ، چرا حسود غمہ اش از بیمار و دردمند زیادتر است ؟ گفت یکی آنکہ او ہم مانند تمام مردم غمہائی دارد و دیگر آنکہ از بدی طینت و پلیدی سرشت ، از خوشوقتی مردم ہم و غمش افزوده میگردد . بزرگترین شقاوت و پلیدی آنست کہ شخص راضی باشد بندگان خدا بسوزند و بگدازند و او خوشحال و خورسند گردد .

پیشه تو عیب هنر پیشگان	عیب شمار هنر اندیشگان
عیب کنی مرد هنر کیش را	تا بنمائی کهر خویش را
شعله زنی برتن خود شمع وار	شب همه شب ساخته پا استوار

امام صادق علیه السلام میفرماید ریشه حسد کوری دل وانکار نعمتهای الهی است و این هر دو بالهای کفرند؛ آدمی از حسد همیشه افسوس میخورد و بهلاکتی افتد که رهائی ندارد

آری حسود باخدای بزرگستیزه میکنند و می بینند نعمتی را خداوند بکسی عطا فرموده ولی او نمیتواند ببیند پس حسود کفران نعمتهای الهی میکند چون هیچ زمانی نیست مگر آنکه نعمتهای الهی شامل حال مرد می میباشد

زمانیکه پیغمبر بزرگوار اسلام مردم را بر راه راست هدایت میفرمود ابو جهلها بخوبی میدانستند که دعوت پیغمبر بر حق و بر صلاح و خوبی حال مردم است ولی از راه حسد حاضر نبودند نه خود و نه دیگران باو بگروند لذا ابو جهل را گفتند ای ابا محمد جز راستی دیده ای؟ گفت نه گفتند پس چرا باو ایمان نمیآوری گفت هر موقعیتی که نصیب اولاد عبد مناف شد ما با آنها بر ابری داشتیم حال در آنها پیغمبری پیدا شود و در ما نباشد پس ما سخنش را نخواهیم قبول کرد و با او مبارزه خواهیم نمود

ملاحظه فرمائید حسدو لجاجت تا چه اندازه! قبول دارند او پیغمبر و از طرف خدا میباشد ولی حسد نمیگذارند باو ایمان بیاورد و او را از گمراهی و ضلالت رهائی بخشند.

پس دلی که دارای حسد شد نور معرفت و صفادراو پیدانخواهد شد، اول دل را بایستی از بلبیدی ها و از خیانت پاك و پا کیزه نمود تا بتوان صفات حسنه، صفاتی را که رضای خدا در اوست و خود شخص هم راحت و آسوده و خورسند میباشد در او جای گزین نمود.

(شماره آینده - درمان حسد - خودستائی - سوء ظن)